استظهار فقهی، کلامی، اصولی از روایت «وسع علی امتی»

- الف) استظهار فقهی
- ب)استظهار کلامی؛ اقراء سنت
- ج) استظهار علوم قرآنی؛ بسط موسع جوهره قرآن کریم

الف) استظهار فقهی

صفحه چهارم بودیم.

> قلت: و روی الصدوق فی «الخصال» بإسناده إلیهم قال: «قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و سلم: أتانی آتٍ من اللّٰه عزّ و جلّ یقول: إنّ اللّٰه یأمرک أن تقرأ القرآن علی حرف واحد. فقلت: ای ربّ وسّع علی امتی. فقال: إنّ اللّٰه تعالی یأمرک أن تقرأ علی سبعة أحرف» و ربّما استدلّ علیه بقول الصادق علیه السلام فی خبر حمّاد بن عثمان «إنّ القرآن نزل علی سبعة أحرف و أدنی ما للإمام أن یفتی علی سبعة وجوه .. الحدیث» و فی دلالته تأمّل[۱]

«قلت: و روی الصدوق فی الخصال بإسناده إلیهم قال: «قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و سلم: أتانی آتٍ من اللّٰه عزّ و جلّ یقول: إنّ اللّٰه یأمرک أن تقرأ القرآن علی حرف واحد. فقلت: ای ربّ وسّع علی امتی. فقال: إنّ اللّٰه تعالی یأمرک أن تقرأ علی سبعة أحرف»؛ راجع به کلمه «وسّع» این روایت مقدماتی عرض شد. اما چون مباحثه ما آشفته است، به‌خوبی جمع‌بندی نشد. اگر الآن ممکن باشد ظرف چند دقیقه عرض می‌کنم. راجع به این حدیث شریف سه معنا به نحو مانعة الخلو می‌تواند باشد. مانعة الجمع نیست. ولی یکی از این سه معنا می‌تواند برای «وسّع علی امتی» باشد. ساده‌ترین معنا که عرف عام می‌فهمد معنای فقهی است. در محدوده علم فقه داخل است.معنای دوم که مقداری دقیق‌تر است، در محدوده علم کلام و اصول فقه مطرح می‌شود. معنای سوم که در طول این معانی است به علوم قرآنی مربوط می‌شود.

این‌که چرا این معانی از حیث استظهار عرفی در طول هم هستند، ظاهراً ذهن عرف بدون این‌که متوجه باشد وقتی به جمله نگاه می‌کند، یکی از عناصری که در کلام متکلم است، در ذهن او، موضوع پایه می‌شود. نمی‌دانم در علوم دیگری مانند هرمونوتیک اسم این را چه می‌گذارند. فعلاً روی اندازه‌ای که خودم می‌فهمم و با این ذهن قاصرم توضیح آن را عرض می‌کنم. عرف بدون این‌که خودش متوجه باشد تا یک کلام را می‌شنود یکی از مؤلفه‌های کلام، موضوع پایه می‌شود. ساختار بقیه مطالب و بقیه اوصاف و چیزهایی که به آن مربوط است را بر طبق این موضوع پایه بناء می‌کنند. و لذا ظهورات و استظهارات مختلفی از یک کلام شکل می‌گیرد. این موضوع پایه خیلی مهم است. در ضمیر ناخودآگاه عرف که با یک کلام برخورد می‌کنند.

عرض من این است؛ به گمانم در این با هم شریک باشیم و شما منکر نباشید؛ نزد عرف و نزد هر کسی که این حدیث را القاء می‌کنید در ذهن همه صبغه فقهی می‌آید. «ای ربّ وسّع علی امتی» یعنی بر او سخت نگیر. چرا به این صورت است؟ موضوع عام چیست که تا عرف عام توجه می‌کنند این به ذهنشان می‌آید؟ به گمان من ولو در ابتدای روایت می‌فرماید «ان اللّٰه یأمرک»، مخاطب این روایت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌شوند. به‌عنوان این‌که پیامبر هستند و محل نزول وحی الهی هستند. اما تا شما کل عبارت را برای عرف بخوانید، وجود مبارک حضرت را به‌عنوان یک شخص، موضوع پایه و مقصود کلام قرار نمی‌دهند. کدام واژه را پایه قرار می‌دهند؟ کلمه امت است. یعنی در ذهن عرف عام کلمه «امتی» اقوی است تا موضوع پایه قرار بگیرد. درست است که می‌فرماید «ان اللّٰه یأمرک» اما دنباله آن حضرت می‌فرمایند «ای ربّ وسّع علی امتی». این امت چنان در ذهن عرف موضوع اصلی قرار می‌گیرد که «ک» را نماینده مکلفین می‌داند.

یعنی «ان الله یأمرک»، به‌عنوان اینکه شما نماینده امت خودتان هستید. نه به این عنوان که پیامبر خدا هستید. «ان الله یأمرک»؛ خدا به شما امر می‌کند. شما از چه حیث؟ از آن حیث که نماینده امت هستید. از آن حیثی که یک فردی هستید که کلام خدا را تلاوت می‌کنید و قرائت می‌کنید. پس در «ان الله یأمرک ان تقرأ»، «تقرأ» نماینده می‌شود. چرا؟ تا عرف نگاه می‌کند می‌گوید «ای رب وسّع علی امتی». پس صحبت سر توسعه بر امت است. «تقرأ» هم از این باب است که پیامبر امت هستی. از باب این است که همراه امت تو هم قرائت کن.

لذا عرض من این است که چون در ذهن عرف عام به‌طور ناخودآگاه نسبت به عنوان موضوع پایه، کلمه امت پررنگ می‌شود، بنابراین «تقرأ» نماینده امت می‌شود. یعنی به شما هم که می‌گویی‌م «تقرأ» به عنوان نماینده امت هستید. اگر به این صورت معنا شود، معنای عرفی ساده واضح نزد همه شکل می‌گیرد. «ای رب وسّع علی امتی»؛ یعنی «ایرب اجعل سعة فی امتی»؛ بر آن‌ها سخت نگیر. «لاتضایق علیهم». معنای فقهی خیلی روشن است که دارد حکم فقهی را در اینجا بیان می‌کند.

شاگرد: چرا عرف این را موضوع پایه قرار می‌دهد؟

استاد: این‌ها مربوط به معاشی ظهور است. شما در آن خیلی کار کرده‌اید. من خیلی چیزی ندارم. همان اندازه‌ای که عرف عام هستند، من می‌دانم. ما از باب «سهم ما پیاز است»، از سهم پیاز خودمان می‌گذاریم، بقیه آن با خود شما. قضیه آن را زیاد عرض کرده‌ام. جالب است. من هم معمولاً وقتی این حرف‌ها را از نظیر شما می‌شنوم، این به یاد من می‌آید. به‌صورتی‌که از بحث فاصله نگیریم مختصر عرض می‌کنم. خودش جالب است. می‌گویند حکیمی در یک شهری بود، از سخن گفتن باز ماند و دیگر با کسی حرف زند. هر چه به او التماس می‌کردند که چرا حرف نمی‌زنی، هیچ چیز نمی گفت. در شهر پیچید که فلان حکیم بزرگ دیگر با کسی حرف نمی‌زند. هر کسی آمد فایده نکرد. سخن به گوش چوپانی رسید. بیرون شهر بود. گفتند فلان حکیم بزرگ دیگر حرف نمی‌زند. گفت چرا؟ گفتند نمی‌دانیم. گفت من می‌روم او را به حرف می‌آورم. آمد روبروی او نشست و گفت چرا حرف نمی‌زنی؟ قبل از اینکه او بپرسد، مکرر از او پرسیده بودند که چرا حرف نمی‌زنی، او هم انگشت خود را روی زمین می‌آورد و یک دایره می‌کشید. اینها هم می‌گفتند چه شد که دایره می‌کشی؟ دیگر هم حرف نمی زد.

تا اینکه این چوپان گفت من او را به حرف می‌آورم. آمد و گفت چرا حرف نمی‌زنی؟ آن حکیم با انگشتش یک دایره کشید. چوپان هم بلافاصله یک خط وسط آن کشید و دایره را نصف کرد. این حکیم یک نگاه تیز و خیره‌ای به‌صورت او کرد و دید دارد بحث را جلو می‌برد! مقداری به این طرف و آن طرف نگاهی کرد. در اتاق تخم مرغی بود. تخم مرغی برداشت و گذاشت روی دایره‌ای که کشیده بود. چوپان هم بلافاصله دست در جیبش کرد و پیاز بیرون آورد. معمولاً نزد چوپان‌ها پیاز هست. یک پیاز در آورد و وسط آن گذاشت. این حکیم خوشحال شد و او را بوسید و گفت گم‌شده من تو بودی. به حکیم گفتند که چه می‌گفتی؟ گفت من می‌گفتم ای مردم این زمین پهناوری که روی آن زندگی می‌کنید صاف نیست. مثل بشقاب نیست. مثل سینی نیست. بلکه گرد است. به خیالتان می‌رسد که صاف است. این با فکر خودم به آن رسیده بودم اما می‌گفتم من با کسانی که اصلاً اهل فکر نیستند نمی‌خواهم حرف بزنم. اگر ساکت باشم بهتر است.

این چوپان گفت بله، اتفاقا زمین شما گرد است و یک خط استوائی هم دارد که کمربند و دائره عظیمه آن است. گفتم حالا این یک چیزی شد. بعد بحث را تخصصی تر کردم. چون می‌گویند کره زمین کاملاً گرد نیست؛ تطاهن دارد. تطاهن یعنی به‌صورت شکل کره نیست. قطب شمال و جنوب آن پایین‌تر رفته است. استواء آن برآمده است. شبیه تخم‌مرغ. لذا من تخم‌مرغ را گذاشتم که بگویم این کامل کره نیست؛ این تطاهن را دارد. او حرف من را تصحیح کرد و گفت دو طرف تخم‌مرغ که سر و ته دارد. کامل نیست. بلکه این مانند پیاز می‌ماند. پیاز کاملاً مثل کره زمین است. تصحیح کرد و من خوشحال شدم که یک هم صحبت پیدا کردم.

بعد سراغ آن چوپان رفتند و گفتند چه می‌گفت؟ گفت چرا این قدر می‌گویی حکیم است و فلان است!! او که چیز مهمی نگفت. من او را به حرف آوردم. گفتند خب چه می‌گفتی؟ گفت، رفتم گفتم چرا حرف نمی‌زنی؟ گفت من یک قرص نان دارم. گفتم خب نصف آن هم برای من. گفت خورشت من هم تخم‌مرغ است. گفتم سهم من هم پیاز است!حال هم خیلی از مباحثات به این صورت است که ما سهم خودمان را پیاز می‌گذاریم و بقیه اش بر عهده خود شما. این قضیه جالبی است. من زیاد عرض می‌کنم که سهم ما همین پیاز است.

صحبت سر چه بود؟ الآن عرف عام یک چیزی را به‌صورت ناخودآگاه موضوع پایه قرار می‌دهد و استظهار می‌کند. عرض من این بود که در این حدیث شریف وقتی ذهن عرف عام ابتدائا وارد می‌شود کلمه «امتی» موضوع پایه می‌شود. نه «أمرک». و لذا وقتی «امتی» پایه شد، «امرک» هم رئیس امت می‌شود. یکی از مکلفینی می‌شود که قرائت قرآن می‌کند. بنابراین فقهی می‌شود؛ به این معنا که «رب لاتضایق علیهم»، «لاتحرم علیهم». لازمه آن چیست؟ لازمه اش این است که قرائتی که لاهج است؛ لهجه اش مختلف است و نمی‌تواند به این صورت تلفظ کند؛ یا ساهی و یا نسی است؛ یا مردد و شاک است. مرحوم سید در عروه فرمودند شما در حال نماز خواندن هستید و شک می‌کنید که در اینجا این آیه چه بود؛ «فاء» بود؟ «واو» بود؟ فرمودند یکی از آنها را بخوانید اگر درست در آمد نمازتان درست است اما اگر غلط بود دوباره بخوانید.

خب در اینجا کاری نداشت که شارع بگوید حق ندارید کلام من را با تردید بخوانید. اگر دیدی بین نماز نمی‌دانی یا برو سوره دیگر بخوان یا نماز را قطع کن و مصحف را نگاه کن و برگرد. لذا حضرت فرمودند «وسّع علی امتی»؛ وقتی مردد است بر او حرام نکن. یکی از آنها را بخوان. اگر بعد دید که درست خوانده نمازش صحیح است. به این شاک مردد می‌گوییم. ای ظانّ است و حضرت می‌فرمایند «وسّع علی امتی»؛ در حکم فقهی به جایی برسید که اهل الیت با آن به‌شدت برخورد کرده‌اند؛ آن هم شخص عامد است. که نه لاهج است. نه نسی است. نه ساهی است. نه مردد است. بلکه عامد است. یعنی عمداً لفظ خدا را تغییر می‌دهد. قبلاً صحبت کردیم که فرمودند «ایّاک قلت اجزأک»؛ یعنی «یوم الدین» را بخوان «صاحب یوم الجزاء»، هیچ مشکلی ندارد! عامدانه آن را تغییر بده. عده‌ای از این روایت مفصل این معنا را فهمیده‌اند. قبلاً عرض کرده بودیم. هر چه بیشتر شواهد قرن اول و دوم را استیعاب کنیم بهتر است.

شاگرد: تعبیر «وسّع علی امتی» چند منشأ دارد. یکی اینکه آن را به‌عنوان توسعه بر خود پیامبر نمی دیدند. یعنی پیامبر به‌دنبال آسان گرفتن به خودشان نیستند. دیگر اینکه وقتی رابطه پیامبر و جبرئیل در حدیث می‌آید و قرینه خاصی نداشته باشیم، آن برای نوع مردم است.

استاد: بله، مبادی استظهار.

شاگرد۲: بعضی از وجوه می‌توانند در طول این باشد.

استاد: وجوه معنا؟

شاگرد۲: می‌توانند هم این باشد و هم دیگری باشد.

استاد: عرض کردم سه وجهی که به ذهن من آمده مانعة الخلو است. من به گمانم هر سه آنها خوب است. شما در همان معنای فقهی می‌فرمایید چندتا؟

شاگرد۲: یعنی نافی این وجوه نیستند.

استاد: بله، یعنی الآن عرف عام در «وسّع» تک نگر هستند. معمولاً عرف عام از «وسّع» یک معنا به ذهنش می‌آید. اصلاً اینطور نیستند که بخواهند از یک لفظ چند معنا بفهمند. همین معنا به ذهنشان می‌آید. معنای فقهی. نسبت به عامد هم گفتم بعداً مفصل بحث می‌کنیم. این یک معنای

فقهی است.

---

[1]مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ ص ۲۱۵

ب)استظهار کلامی؛ اقراء سنت

معنای دوم «وسّع علی امتی» این شد که موضوع پایه در استظهار «ک» خطاب باشد. «ان الله یامرک ان تقرا»؛ شما بهعنوان پیامبری که وحی الهی را بر مردم قرائت میکنید، حرف واحد است. «ای رب وسّع علی امتی» به معنای مطلب فقهی نیست که کار را بر آنها حرام نکن و سخت نگیر. یعنی طوری به من اجازه بده که اقراء من بر آنها به نحو موسع باشد. «وسّع علی امتی» بر آنها است اما توسعه اش بهخاطر بحث فقهی نیست. بهخاطر بحث کلامی و اصولی است. یعنی در اینجا دیگر «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الْأَقاوِيلِ[۱]» نباشد. خود خداوند اذن بدهد و بفرماید «ففوض الی امر دینه». قبلاً به ولایت تشریعی مثال زدم. یعنی خدایا به من اجازه بده و خدا هم اجازه داده. حضرت به دو رکعت نماز ظهری که فرض است، دو رکعت دیگر اضافه میکنند و چهار رکعت میشود. در مسافرت آن دو رکعتش قصر میشود که در این زمینه روایات مفصلی هست. در اینجا نیز همینطور باشد.

ببینید در اینجا موضوع پایه برای استظهار خود حضرت میشوند؛ «ان تقرأ»؛ شما قرائت بکنید «علی حرف واحد». «وسّع علی امتی»؛ یعنی ای خدا به من یک مقامی بده که جوری به سنت اقراء کنم که لازمه آن توسعه بر امت است. این بحث کلامی میشود؛ یعنی آیا چنین چیزی جایز هست یا نه؟ بحث اصولی است یعنی اگر فرض گرفتیم حضرت اقراء به سنت انجام دادند دلیل شرعی هم میشود یا نه؟ بهعنوان کتاب خدا حساب می شود یا جدای از آن است؟ بحث اصولی میشود که از دلیلیت دلیل بحث میکنیم. این هم معنای دوم.

---

[۱]الحاقه ۴۴

ج) استظهار علوم قرآنی؛ بسط موسع جوهره قرآن کریم

معنای سوم ادق از اینها است. به علوم قرآنی مربوط می‌شود. یعنی حضرت نمی‌گویند به من اجازه بده تا از باب سنت اقراء کنم؛ که ملک وحی یکی آورده و من اجازه داشته باشم که چند اقراء کنم، نه ابدا این معنا منظور نیست. معنای سوم این است که «ان الله تامرک ان تقرأ علی حرف واحد»؛ یعنی قرآنی که از عرض الهی نازل شده یک ظرفیت بسیار بالایی دارد. آن چیزی که فعلاً مردم

تاب آن را دارند «ما کلم رسول الله ص العباد بکنه عقله قط[1]»؛ یعنی هیچ وقت نشد. قرآن هم به همین صورت است. روایتی را که استاد می‌فرمودند را عرض کردم. لذا سؤال حضرت در اینجا به این صورت معنا می‌شود «ای رب وسّع علی امتی»؛ به این معنا نیست که من اقراء کنم؛ یعنی خدایا ظرفیتی که قرآن دارد را برای امت من توسعه بده؛ یعنی نزول ها را بسط بده. نزول های قرآن را بسط بده. علوم قرآنی به این معنا است. «وسّع علی امتی»، یعنی خدایا کاری بکن امت من تا جایی که ممکن است از ظرفیت قرآن بهره‌مند شوند. «وسّع علی امتی» بر امت من توسعه بده؛ در بهره‌مندی از شبکه معارف قرآن. قرآن کریم برای خودش یک ظرفیت و یک شبکه عظیم معرفتی دارد. وقتی در عبارات نازل می‌شود امت تا حدی تحمل آن را دارند. لذا «وسّع علیهم» یعنی کاری بکن که این نزول توسعه پیدا کند. وقتی صحبت از نزول موسّع قرآن بر امت می‌شود، علوم قرآنی می‌شود. دیگر نه بحث کلامی است و نه فقهی ؛ صحبت سر اعتقادات نیست؛ صحبت سر اصول نیست؛ صحبت سر فقه نیست. بلکه صحبت سر تعدد نزول، بسط نزول و جلوه بیش از اندازه ظرفیت ضعیف مردم است. و لذا عرض کردم یکی از راه‌های آن، تعدد قرائات بود که بدنه امت آن را نگه می‌دارند. چون افراد امت واقعاً ضعیف هستند؛ «وسّع علی امتی» یعنی کل بدنه امت آن را نگه دارند.

شاگرد: در نگاه کلامی و علوم قرآنی تعبیر «وسّع علی امتی»، متناسب به «یامرک ان تقرأ» معنا فرمودید. اما در نگاه فقهی نفرمودید که تعبیر «ان الله یامرک ان تقرا» را به چه صورت معنا می‌کنند.

استاد: یعنی خدای متعال به این صورت امر می‌کند: وقتی قرآن من را قرائت می‌کنید نباید در آن دست ببرید. نباید آن را به هم بزنید. بلکه باید مواظبت کنید و دقیقاً خودش باشد. «یامرک ان تقرأ علی حرف واحد»؛ عرض کردم که «تقرا» فردی از آن طبیعت است. البته بحث آن را می‌خواهم در آخر کار عرض کنم.

شاگرد: بندۀ سبعه را عرض می‌کنم.

استاد: من اول حرف واحد را توضیح می‌دهم تا سبعه آن معلوم شود.

پس ببینید «تقرأ علی حرف واحد» به چه معنا است؟ یعنی کتاب من است، دست در آن نبرید. اگر غلط میخوانید خب نخوانید. اگر شک دارید نخوان. مجاز نیستید. یعنی امت باید حفاظ بکنند بر اینکه بهیچوجه کلمات قرآن و نحوه خواندن قرآن تغییر نکند.

شاگرد۲: یعنی از مصدر واحدی که آمده بخوان.

استاد: به همان نحو بخوان. این قرائت به معنای نزول نیست. یعنی شما که میخواهید فردی از آیه شریفه را ایجاد کنید باید دقیقاً به همان صورتی که ملک وحی آورده ایجاد کنید. اگر احتمال سهو میدهید آن را انجام ندهید.

شاگرد۲: الآن جا افتاده که متخصصین میگویند حرف واحد یعنی قرائت واحد.

استاد: مانعی ندارد. علی ای حال در حدیث سبعة احرف حضرت کلامی فرمودهاند که برای آن هفتاد معنا گفته اند. آقای طباطبائی می گویند چهل معنا راجع به این حدیث گفته اند. اینها علمائی بودهاند که فکر میکردند. یعنی حضرت نمیدانستند کلامی میگویند که در امت این تاب معانی را دارد؟! ما به چه پیامبری قائل هستیم که ندانند در امتشان این کلام چه بازتابی دارد؟!

شاگرد: طبری هم که میگوید شش تا از این سبعة احرف نیست...

استاد: به نظرم حضرت موسی بن جعفر علیهالسلام بودند. شخصی خراسانی بود. نزد حضرت آمده بود و میخواست با حضرت عربی شکسته-بسته صحبت کند. حضرت با همان لهجه خراسانی با او حرف زدند. روایتش در بحارالانوار[2] است. میگوید با تعجب گفت که آقا شما هم این را بلد هستید؟! فرمودند اگر من همه زبانها را بلد نباشم «فما الفرق بین الحجة و المحجوج؟» خب خداوند حجت قرار داده. اگر میخواهم حجت خدا باشم باید اینها را بلد باشم. چه تعبیر زیبایی!

---

[۱]الكافي (ط - الإسلامية)، ج۱، ص: ۲۳

[۲]بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۵۰، ص: ۲۶۸